روزنه

تاریخچه ناآرامی‌های خیابانی در لندن
شورش، کسب و کار من است

مریم امیری

■ جوانان نقابدار، سرگردان در خیابان‌ها، مسلح به کوکتل‌مولوتف، خانواده‌هایی که از خانه‌های آتش‌گرفته خود فرار می‌کنند، پزشکانی که به سوی مجروحان و آسیب‌دیده‌ها می‌دوند و ماشین‌های مسلح پلیس که در خیابان‌ها گشت‌زنی می‌کنند؛ اینها توصیفی از یک منطقه جنگی است. طی هفته اخیر، رسانه‌های جهان پر شده است از صحنه‌هایی اینچنینی که از لندن، منچستر و بیرمنگام مخابره می‌شود. درحالی که افکار عمومی بریتانیا در جست‌وجوی پاسخی است که چرایی وقوع این‌گونه امواج آنارشیستی را توضیح دهد.

ولی این نخستین باری نیست که شورش خیابانی، لندن را فلج کرده، انگار تاریخ با دقت دهشتناکی در حال تکرار است.

شورش خیابان پائول

در آوریل ۱۹۸۰، ماموران پلیس به کافه سیاه و سفید، مرکز معروف معامله موادمخدر در بریستول حمله کردند. نرخ بالای بیکاری، شرایط سخت زندگی و احساس تبعیض در رفتار نیروهای پلیس، ترکیبی مرگبار از صدها جوانی آفرید که با پلیس وارد نبرد شدند. آنها ماشین‌های پلیس، کامیون‌های آتش‌نشانی و ساختمان‌های عمومی را ویران کردند. در مجموع ۲۵نفر روانه بیمارستان شدند، که ۱۹ نفر از آنها افسر پلیس بودند، ۱۳۰ نفر نیز دستگیر شدند. با اینکه این تعداد در مقایسه با شورش‌های بعدی نسبتا اندک است، ولی شورش خیابان پائول نقطه عطفی در این زمینه است.

شورش‌های تابستان ۱۹۸۱

قانون SUS-به‌طور خلاصه قانون افراد مشکوک- یکی از روش‌های پلیس بود که اجازه می‌داد افراد را بدون دلیل خاصی نگهدارند و بازرسی کنند . این قانون موجب گسست وحشتناکی بین پلیس و اقلیت‌های اجتماعی بین دهه‌های ۱۹۷۰ و اوایل ۱۹۸۰ شد. وقایع آوریل سال گذشته مقدمه‌ای برای اتخاذ تاکتیک جدید به نام «عملیات باتلاق» بود که تحت آن دسته‌های بزرگ پلیس در خیابان‌ها گشت می‌زدند و مشکوک‌ها را به بهانه کم کردن نرخ جرم و جنایت دستگیر می‌کردند.

در غروب دهم آوریل در محله بریکستون، زمانی که پلیس یک جوان سیاهپوست که با چاقو زخمی شده بود را به ماشین پلیس هدایت می‌کرد تا او را به بیمارستان برساند، جوان از ترس اینکه مبادا دستگیر شود، فرار کرد. جمعیت در اطراف صحنه گرد آمدند و شروع کردند به پرتاب بطری به سوی پلیس. وقتی شب فرا رسید، شایعاتی مانند به آتش کشیدن سراسر بریکستون و اینکه مرد زخمی توسط یک پلیس سفیدپوست چاقو خورده است، پخش شد. «عملیات باتلاق» آغاز شد. زمانی که افسرها به دنبال مردی بودند که مشکوک به حمل موادمخدر بود، یک شورش تمام‌عیار با پرتاب کوکتل مولوتف آغاز شد که در تاریخ بریتانیا بی‌سابقه بود. صدها خانه و ساختمان غارت و به آتش کشیده شدند. ۳۰۰ مامور پلیس به علاوه ۶۰نفر دیگر زخمی شدند. در ماه‌های بعد شورش در مناطقی از شهرهای بیرمنگام، لیدز و لیورپول گسترده شد.

برودواتر فارم

در پنجم اکتبر ۱۹۸۵، پلیس به خانه زنی آفریقایی‌تبار به نام سینتیا جارت حمله کرد. پسر او به تازگی دستگیر شده بود. این زن در املاک برودواتر فارم زندگی می‌کرد؛ یک مجتمع مسکونی متراکم در قلب محله تاتنهام. این مجتمع به عنوان یکی از بدترین مکان‌های زندگی در انگلستان شناخته می‌شد. سینتیا، در حالی که از پلیس می‌گریخت، سقوط کرد و در اثر حمله قلبی مرد. همین آغاز اعتراضی وسیع از سوی ساکنان مجتمع شد. دختر سینتیا ادعا می‌کرد پلیس مادرش را هل داده است. در روزهای بعد، یک تظاهرات صلح‌آمیزی به سوی ایستگاه پلیس در تاتنهام ترتیب داده شد، ولی صلح دیری نپایید. صدها نفر شورش کردند که دلیل آن تنها مرگ سینتیا در خانه‌اش نبود. پلیس هفته پیش از آن نیز یک زن بی‌گناه جامایکایی را در جنوب لندن به ضرب گلوله مجروح کرده و منجر به فلج شدن او از کمر به پایین شده بود. غارت، خشونت و مقابله مسلحانه با پلیس تنها پس از قتل فجیع یک افسر پلیس خاتمه یافت. او را با ۴۲ ضربه چاقو از پای درآورده بودند. در ماه‌های پس از این حادثه، صدها نفر دستگیر و مورد بازجویی قرار گرفتند.

شورش اولدهم

در سال ۲۰۰۰ حدود ۵۷۲ مورد جرم نژادی در شهرک اولدهم - محله آسیایی‌ها- گزارش شد. درحالی که خشونت نژادی غیرمعمول نبود، ۲۶می ۲۰۰۱، روزی مرگبار برای اعتراضات بود که در آن درگیری‌های کوچک بین مردان سفیدپوست و مردان آسیایی صورت گرفت. مجموعه‌ای از حمله‌های کوچک متعاقب آن به وقوع پیوست؛ بسیاری از آنها به دست جوانان سفیدپوست و طی چند ساعت، ارتش ۵۰۰ نفره مردان آسیایی، خود را در مواجهه با نیروها، سگ‌های پلیس و هلی‌کوپترهایی دیدند که خیابان اولدهم را محاصره کردند. نزدیک ۳۰۰ نفر زخمی و صدها نفر نیز دستگیر شدند. تونی بلر، سفیدپوستان افراطی را در تحریک خشونت‌ها سرزنش کرد، ولی اصرار داشت که جوانان آسیایی نباید در درگیری‌های نژادپرستانه شرکت می‌کردند. متعاقب خشونت‌های اولدهم، در بردفورد و لیدز نیز تظاهرات مشابهی به راه افتاد.

به نظر می‌رسد انگلستان مبتلا به بیماری مرگبار دژاوو شده است، یا شاید این یک زنگ بیدارباش است. همزمان با برقراری دوباره نظم و آغاز به سروسامان دادن به ویرانی‌ها، در مورد علل شورش باید مداقه کرد، در غیر این‌صورت این آخرین شورشی نخواهد بود که خیابان‌ها و قلب لندن را پاره‌پاره می‌کند.

دیکتاتورها گروگان اعمال خویشند

صالح نیک‌بخت*

هنگامی که جنبش انقلابی ۲۵ژانویه مصر با رهبری جوانان آغاز شد، کسی تصور نمی‌کرد در مدتی کوتاه رییس‌جمهور بزرگ‌ترین و سرنوشت‌سازترین کشور جهان عرب یکی از قربانیان آن باشد. هرچند محاکمه او به عنوان رییس‌جمهوری مصر اولین محاکمه انقلابی از طریق سازوکارهایی قانونی آموزه‌ها و پیامدهای فراوانی در جهان عرب و جهان اسلام و کشورهایی که با حکومت‌های استبدادی اداره می‌شود، دارد؛ با این حال این دادرسی همچون اوضاع کنونی کشورهای سوریه، لیبی و یمن در فضایی از خشم و غضب و قهر توده‌های مردم و به ویژه جوانان صورت می‌گیرد و اگر زنده بماند، شانسی برای تبرئه و حتی محکومیت به زندان‌های کوتاه‌مدت نخواهد داشت. محاکمه او یکی از اهداف اولیه جوانان انقلابی بوده و شورای نظامی هم نتوانست آن را لاپوشانی یا از زیربار آن شانه خالی کند. دستور کشتار انقلابیون در قاهره و حیفومیل اموال عمومی یا دست‌کم سکوت و بی‌توجهی مسوول کشور در این موارد موضوعی نیست که توسط مردم فراموش شود؛ آن هم کسی که ۳۰ سال در این کشور حکومت کرده و در هیچ یک از افتخارات ارتش ملی و مردم مصر در چهار جنگ با اسراییل به عنوان نماد دفاع از ناسیونالیسم عرب به عنوان حیثیت اعراب نقشی نداشته است. در دوره ۳۰ ساله رهبری مبارک در مصر همچون دو کشور دیگر سوریه و اردن که کشورهای خط‌مقدم جبهه جنگ اعراب و اسراییل بودند، از جنگ رمضان (یوم کیپور یهودیان) در ۳۸سال گذشته حتی یک گلوله به سوی اسراییل شلیک نشده است. هرچند به نام مبارزه و مقابله با اسراییل از کمک‌های سخاوتمندانه کشورهای نفت‌خیز جهان عرب هم برخوردار بوده‌اند. در مقابل رهبران این کشورها در کشتار و سرکوب مردم کشور خود یا کشورهای همسایه و فلسطینیان آواره در این ممالک از هیچ جنایتی فروگذار نکرده‌اند. ماجرای سرکوب «سپتامبر سیاه» در اردن، کشتار مردم سوریه در ۱۹۸۲ و ماه‌های اخیر و کشتار مردم لبنان و فلسطینیان آواره در سال‌های دهه ۸۰میلادی از حافظه تاریخی مردم منطقه پاک نشده است. ارتش مصر در دو جنگ ۱۹۵۶ و ۱۹۷۳ و دفاع از ملی کردن کانال سوئز و تخریب «دیوار بارلیو» و آزاد کردن صحرای سینا افتخاراتی در سابقه تاریخی خود دارد و اعضای شورای نظامی کنونی نیز به آن افتخار می‌کنند، ولی هیچ یک از ارتش‌های سوریه و اردن نتوانسته‌اند در استرداد اراضی اشغالی این دو کشور در جنگ شش‌روزه ژوئن ۱۹۶۷ افتخاری به ثبت برسانند. به همین جهت در زمان جنگ داخلی لبنان در سال‌های ۱۳۵۴ و ۱۳۵۶ فلسطینیان و لبنانی‌ها با طنز حسرت‌آمیزی شعار می‌دادند: «... شیر است در لبنان و موش است در جولان.» طرفه آنکه هیچ یک از رهبران کشورهای عرب از راه دموکراتیک انتخاب نشده‌اند و به محض قبضه قدرت از طریق کودتاهای نظامی یا کودتاهای کاخی خود به دیکتاتورهایی تبدیل شده‌اند که چون «حجاج بن یوسف» روی سلاطین و خلفای ستمگر را سفید کرده‌اند؛ جز موارد محدودی که به علت فوت، جابه‌جایی قدرت و سلطه دیکتاتورها صورت گرفته است در سایر موارد غالب این رهبران هم با کودتا برسر کار آمده‌اند و هم با کودتا برکنار شده‌اند. رییس‌جمهوران این‌گونه کشورها به «دیکتاتوران مادام‌العمر» تبدیل شده و حاضر به ترک قدرت نیستند. در حالی که مردم کشورهای عربی که با نظام پادشاهی اداره می‌شوند، از آزادی‌های اجتماعی و سیاسی بیشتری برخوردارند و تعارض مردم با حاکمیت‌ها کمتر از کشورهایی است که اسما نظام جمهوری دارند. به همین جهت محاکمه دیکتاتور مصر درس‌هایی برای رهبران کشورهای عرب که هر هفته ده‌ها نفر چون برگ‌های خزان‌زده در خون خود می‌غلتند، دارد. همچنان که بهار عربی از تونس و مصر بیشتر و پیشتر این دو کشور را دربرگرفت، قطعا روی این دو کشور نیز زودتر اثر خواهد گذاشت. همچنان که به زودی سایر کشورها و از جمله کشورهای عرب آفریقا و آسیا و خلیج‌فارس را نیز دربرمی‌گیرد؛ زیرا دیکتاتورهای حاکم در کشورهای عربی دستاوردی ندارند که خود را از امواج انقلاب مردم مصون دارند. اگرچه تاکنون کوشش کمی به عمل آمده تا کارهای نیک دیکتاتورها (اگر باشد) و ستمگری‌هایشان ارزیابی و نوشته شود، ولی به گفته آن استاد فرزانه(۱) کردار نیک دیکتاتورها در مقابل زشت‌کرداری‌های آنان آنقدر ناچیز است که حتی صفحه سنگ گور آنها را پر نمی‌کند. اما مشکل آنجاست که دیکتاتورهای ملول طبع، درازای تاریخ را فقط در عمر خود می‌بینند، نه از گذشته چراغی فرا راه آینده خویش می‌سازند و نه برای بعد از مرگ آینده‌ای می‌بینند. آنان برخلاف ظاهر، گام‌های لرزانی برمی‌دارند. درحالی که نگاه به گذشته دور و گام نهادن در آنچه پیش رو است، استوار کردن گام‌ها در جایگاهی بلند است که در آن به راحتی بتوان آینده را دید. به هر حال مبارک نه امید بازگشت و رهایی دارد و نه دیگر دیکتاتورها نیز می‌توانند برای همیشه از خشم مردم فرار کنند.

هرچند دیکتاتورها همواره دوست دارند هر راه‌حلی را اگرچه به بن‌بست هم رسیده باشد، دوباره تجربه کنند؛ ولی تاریخ هرگز تکرار نمی‌شود و تکرار تاریخ به معنای بازگشت زمان سپری‌شده با تمام حوادث و شرایط است اما آنان چون در مقام فرمانروایی پیوسته اسیر توهمات اتوپیاگونه خویش هستند؛ هر بار که خود را در یک نقطه عطف می‌یابند، به شوخ‌چشمی و خیره‌سری که لازمه طبع مستبد ستمگران بی‌خرد است، خطاهای گذشته را با این پندار که چون از دست او صادرشده دیگر خطا نیست، از نو تجربه می‌کنند. آنان تکرار خطا را تکرار تاریخ می‌پندارند. در عالم توهمات ناشی از بی‌خبری پیش خود چنین می‌پندارند که گویا آنها و عصری که در آن زندگی می‌کنند و در پایان خط سیر تاریخ قرار دارند. این غفلت یا تغافل گمراه‌کننده که مرگ و فنای احترازناپذیر لازمه طبیعت را هم از چشم ستمگران بی‌عقل دور می‌دارد آنان را بیش از حد مجاز و معقول، به زندگی متزلزل و بی‌ثبات انسانی دلبسته و مطمئن می‌کند. با این حال گرچه راه رسیدن به آزادی دشوار و گذشتن از سد قدرت دیکتاتورها مشکل است، ولی به قول نلسون ماندلا آن رهبر جاودانه مردم آفریقا، ستمگران ماهیت مبارزه مردم را تعیین می‌کنند. حسنی مبارک نیز چون همه ستمگران خود ماهیت مبارزه مردم مصر را تعیین کرد و اکنون گروگان اعمال خویش است.

* وکیل پایه یک دادگستری

(۱) دکتر عبدالحسین زرین کوب

عکس: AP

چه کسی پند می‌گیرد؟

فهمی هویدی

اگر برگزاری دادگاه حسنی مبارک، رییس‌جمهور سابق مصر به نظر بعضی تاریخی بود، من تردید دارم که برگزاری چنین دادگاه‌هایی بتواند آینده‌ساز باشد. درست است که تاریخ مهم است اما تردیدی وجود ندارد که ساختن آینده از آن مهم‌تر خواهد بود. اتفاق نادری در نوع خود بود که هیچ‌کس فکرش را هم نمی‌کرد. همچنان پژواک این دادگاه در فضای کشور مصر و سایر کشورهای عرب شنیده می‌شود و فقط خدا می‌داند تا کی ادامه خواهد یافت.

از زمانی که مبارک به همراه دو فرزندش و وزیر کشور و همکارانش در قفس اتهام قرار گرفتند تاکنون تحلیل‌ها و تفسیرها در این‌باره فراوان بوده است و من با هرچه در این‌باره گفته می‌شود، موافق هستم به استثنای یک مساله و آن تمایل به انتقام است. هرچند در این‌باره باید از احساسات قربانیان و مصیبت‌دیدگانی قدردانی کرد که به وسیله نظام مبارک و عواملش شکنجه شدند یا عزیزان‌شان را از دست دادند. البته معنای حرف‌هایی که زده می‌شود خلاصه‌اش این است که آنچه بر مبارک گذشت باید برای کسی عبرت باشد که پس از او می‌آید، زیرا خداوند به گناهکاران فرصت می‌دهد اما هرگز از آنها در نمی‌گذرد و برای هر ستمگری پایانی است. پرسشی که در اینجا خودش را نشان می‌دهد اینکه اگر دیگری پند نگرفت، چه باید کرد؟ حتی گاه فکر می‌کنم پندها چه بسیارند اما پندگیرندگان آنها اندک. پس چگونه حاضر می‌شویم آینده خودمان را به دست تصادفات آتی بسپاریم و چه کنیم که بخت و اقبال آینده خود را در چنگ حاکم آینده و امیال و خواسته‌های شخصی‌اش رهانکنیم؟

رییس‌جمهور سابق مصر دوبار می‌توانست پند بگیرد که نگرفت؛ یک‌بار زمان ترور انور سادات که او هم در کنارش نشسته بود ولی از مرگ نجات یافت، بار دیگر نیز زمانی که داشت برای حضور در کنفرانس سران آفریقا به آدیس‌آبابا می‌رفت و در معرض یک حادثه تروریستی قرار گرفت.

او همان کسی بود که در ابتدای حکومتش گفته بود قبر جایی برای فرار ندارد. وقتی هم مریض شد پند نگرفت یا زمانی که نوه‌اش مرد. از حوادث اروپای شرقی نیز پند نگرفت حال آنکه می‌دید به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، مستبدان یکی پس از دیگری سرنگون می‌شوند. با وجود همه این پندها او همان‌طور به راه خودش ادامه داد البته این تنها رییس‌جمهور مصر نبود که چنین می‌کرد. با نگاهی به آنچه در جهان عرب می‌گذرد می‌توان گفت حاکمان ستمگر عادت ندارند درس بگیرند. آنها فقط دستور می‌دهند نه اینکه چیزی را بگیرند. در واقع چیزی جز قدرت و بلندپروازی‌های خود را نمی‌بینند. آنچه در یمن و لیبی می‌گذرد بهترین دلیل بر این مدعاست. حاکمان این کشورها به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی اصلا نشنیده‌اند در جایی در همین نزدیکی‌ها مردم از زندان‌ها خارج شده و دیوارهای ترس را فروریخته‌اند. همین‌طور به صندلی خود چنگ زده‌اند و حاضرند به خاطر این صندلی کشوری را ویران و خون صدها و هزاران نفر را بریزند. هر اتفاقی که نتواند آموزنده باشد خاصیتش را از دست می‌دهد و بخشی از تاریخ می‌شود بدون اینکه پژواکی در واقعیت‌ها داشته باشد. از این رو بود که گفتم محاکمه مبارک تاریخی بود اما این کافی نیست، زیرا نمی‌تواند آینده‌ساز باشد. برای اینکه در آینده موثر باشد باید از آن درس گرفت و کاری کرد که دیگر این تجربه تکرار نشود و از آن دوری شود. این امر نیز با نشستن و منتظر حوادث بودن تحقق نمی‌یابد بلکه باید جامعه‌ای قوی داشت تا بتواند زمام حاکمانش را در دست داشته باشد. جامعه‌ای که مبتنی بر نهادهای دموکراتیک و انتخابی باشد و حق مردم را در مشارکت و بازخواست کردن محفوظ بدارد. به گونه‌ای که سرنوشت جامعه در دست این نهادها باشد و نه تابع و تسلیم اراده یک فرد یا تابع یک حادثه تاریخی از هر نوع آن. با توجه به این نکات است که می‌توان گفت دادگاه مبارک ممکن است با برچیدن بساط طغیان‌گری به آینده هم خدمت کند مشروط به اینکه بدون هیچ‌گونه تقلب یا توطئه‌ای نهادهای انتخابی در کشور شکل گیرد. در حال حاضر برخی از روشنفکران ما بیش از آنکه مشغول برپایی جامعه‌ای مدنی باشند، مشغول کشف ماهیت دولت شهروندی هستند، یعنی دولتی که از طریق نهادهایی اداره شود که بیانگر اراده ملت باشد. البته این تعجبی ندارد و خوب است بلکه تعجب در آن است که آنها شعارهای دموکراسی و لیبرالی می‌دهند و در همان حال خواستار طولانی‌تر شدن دوران حکومت نظامیان هستند. این هم یکی دیگر از معماهای سیاسی در کشور مصر است.

با نگاهی به آنچه در جهان عرب می‌گذرد می‌توان گفت حاکمان ستمگر عادت ندارند درس بگیرند. آنها فقط دستور می‌دهند نه اینکه چیزی را بگیرند. در واقع چیزی جز قدرت و بلندپروازی‌های خود را نمی‌بینند آنچه در یمن و لیبی می‌گذرد بهترین دلیل بر این مدعاست

منبع: الشروق

دریچه

میانجی‌گری چین میان دوسودان

■ دولت چین طرحی را برای نزدیک کردن دیدگاه‌های خارطوم و جوبا (پایتخت سودان شمالی و جنوبی) پیشنهاد کرده است که می‌تواند به اختلافات آنها به ویژه در قلمرو مسایل نفتی پایان دهد. به نظر می‌رسد چین که سرمایه‌گذاری‌های متعددی در سودان جنوبی و شمالی دارد، می‌خواهد فراتر از اعتراض به برخی از قطعنامه‌های شورای امنیت به طور مستقیم وارد مساله سودان شده و با تلاش‌های خود راهکاری برای حل اختلافات طرفین پیدا کند. اما به اعتقاد تحلیل‌گران ممکن است این نقش چین با برنامه برخی از طرف‌های دیگر خارجی تداخل پیدا کرده و به پکن اجازه ندهد تلاش دیپلماتیک مشمرثمری را به وجود آورد. یانگ جی‌چی، وزیر خارجه چین در این رابطه می‌گوید کشورش طرحی را برای نزدیک کردن دیدگاه‌های سودان و دولت جنوب برای از سرگیری گفت‌وگوها و حل و فصل مسایل فیمابین پیشنهاد کرده است. وی دراین‌باره می‌افزاید: ما می‌خواهیم شاهد همکاری خوبی در عرصه‌هایی مانند کشاورزی و تاسیس زیرساخت‌ها و تولید نفت باشیم. دولت سودان شمالی این طرح را پذیرفته است و می‌گوید چین را شایسته ایفای چنین نقشی می‌داند. زیرا به گفته خارطوم از استقبال طرفین برخوردار است و پکن در شمال و جنوب این کشور سرمایه‌گذاری‌هایی دارد که با تکیه بر آن شرایطی مسالمت‌آمیز به وجود خواهد آمد. از سوی دیگر دولت سودان جنوبی نیز از طریق سخنگوی خود، برنابا مریال، می‌گوید آنچه را پکن طرح کرده، می‌پذیرد به این امید که خارطوم و جوبا بتوانند مسایل فیمابین خود را حل و فصل کنند.محمد علی سعید معتقد است چین از جدایی جنوب ناخرسند نبود زیرا وجود اختلاف بین این دو کشور باعث می‌شود چین بتواند منافع خود را در هر دو سو جست‌وجو کند. از این رو تصور می‌شود چین از مقبولیت بیشتری نسبت به آمریکا یا اتحادیه آفریقا در این میانجی‌ها برخوردار باشد. همچنین به گفته او طرفین در شرایط کنونی تمایل دارند اختلافات خود را تشدید نکنند و این می‌تواند به نفع طرح چین باشد. به گفته او موفقیت طرح چین به معنای بازگشت روابط سیاسی و اجتماعی به حالت طبیعی آن است و اینکه جوبا گفته قصد دارد در معاملات نفتی خود تجدیدنظر کند، بیشتر برای اثبات این قدرت تصمیم‌گیری است. در همین حال بابکر محمد الحسن، استاد دانشگاه خارطوم می‌گوید دو دولت سودان جنوبی و شمالی منافع مشترکی نزد چین دارند و این احتمال وجود دارد که به دلیل حفظ منافع خود به نوعی وفاق روی آورند. وی می‌افزاید: گرچه کفه ترازوی چین به سمت جنوب بیشتر متمایل است اما بعید می‌داند این کشور بخواهد یکی از طرفین را نادیده بگیرد.

منبع: الجزیره